



امام زمان(عج) آیت الله مرعشی نجفی را از خود خواندند

فرزند آیت الله مرعشی نجفی گفت: آقای بهجت می گفت فردی از امام زمان(عج) درباره آیت الله مرعشی نجفی می پرسند و آقا در پاسخ می فرمایند مرعشی نجفی از خود ماست.

فرزند آیت الله مرعشی نجفی گفت: آقای بهجت می گفت فردی از امام زمان(عج) درباره آیت الله مرعشی نجفی می پرسند و آقا در پاسخ می فرمایند مرعشی نجفی از خود ماست.

به گزارش خبرگزاری مهر، حجت الاسلام والمسلمین سید محمود مرعشی، فرزند آیت الله مرعشی نجفی در برنامه ضیافت شبکه قرآن و معارف سیما بیان داشت: مرحوم والد بزرگوارم دقیقاً در روز اربعین حسینی در نجف اشرف به دنیا آمد مادرشان زنی مؤمن بودند که در طول 9 ماه بارداری تلاش داشتند هرگز غیبتی نکنند تا اثر بد بر روی فرزند و تربیت او نداشته باشد از طرفی بیان شده که ایشان در تمام مدت با وضو به فرزند تازه به دنیا آمده اش شیر می دادند.

آیت الله مرعشی نجفی در جوانی به درجه اجتهاد رسیدند

وی گفت: وقتی والد بنده به دنیا می آیند پدرشان ابتدا این نوزاد را به حرم امام علی(ع) می برد و با چسباندن به ضریح مطهر وی را متبرک می کنند و بعد سوره حمد را خوانده و در صورت ایشان می دمند برای نامگذاری نیز به نزد مراجع آن زمان رفته بودند.

حجت الاسلام مرعشی اظهار داشت: پدر خواندن قرآن را از مادر بزرگشان می آموزند و بعد درس جدید خوانده و پس از چند سال وارد حوزه شده و ملبس می شوند، ایشان از معدود مراجعینی بودند که در زمان جوانی و در سن 23 سالگی به درجه اجتهاد رسیدند.

وی ادامه داد: بعد از اینکه ایشان به ایران می آیند و به قم نیز می روند در قم مرحوم شیخ عبدالکریم حائری از پدر می خواهند که قم بمانند و در حوزه علمیه مشغول به تدریس شوند ابتدا پدر قبول نمی کند اما شیخ حائری به ایشان تکلیف می کنند و می گویند رضاخان بسیار در تلاش است تا حوزه را تضعیف کند و بنابراین شما باید کمک کنید تا این اتفاق نیفتد و این چنین می شود که پدر در قم می ماند و شروع به تدریس می کنند.

آیت الله مرعشی نجفی در ائمه فانی بودند

حجت الاسلام مرعشی تأکید کرد: پدر در قم از همان روز اول نزدیک به 12 ساعت تدریس داشته اند و هر روز نیز با همین مشغله ای که داشتند روزی سه بار به پابوس حضرت معصومه(س) می رفتند.

وی گفت: ایشان در ائمه فانی بودند یک روز مرحوم فلسفی فرزند شیخ تنکابنی بالای منبر رفته بودند اما در پایان روضه نخوانده بودند پدر به من گفتند که با آقای فلسفی تماس بگیر من تماس گرفتم و ایشان با مرحوم فلسفی صحبت کردند و با عصبانیت گفتند شما مگر نمی دانید ما هرچه داریم از ائمه داریم پس چرا روضه نخواندید؟ این ها نقشه دارند که این روضه ها را از ما بگیرند.

وی تصریح کرد: پدر به شدت به عزاداری ائمه حساس بودند، ایشان در روز عاشورا از صبح تا دم ظهر دم در می نشستند و گونه های شان غرق اشک بود، شب های عاشورا نیز لباس و شلوار سیاه می پوشیدند و تمام سر و لباس خود را گل می مالیدند و پابره نه بدون اینکه کسی ایشان را بشناسد به تکایا و حسینیه ها می رفتند و سینه زنی کرده و عزاداری می کردند.

فرازهایی از وصیت نامه آیت الله مرعشی نجفی

فرزند آیت الله مرعشی نجفی اظهار داشت: به دلیل ارادت به اباعبدالله الحسین(ع) بود که در وصیت نامه خود سفارش کرده بودند که جنازه مرا رو به روی مرقد مطهر بی بی فاطمه معصومه (سلام الله علیها) قرار داده و در این حال یک سر عمامه ام را ضریح و سر دیگر را به تابوت بسته به عنوان دخیل و در این هنگام مصیبت و داع مولای من حسین مظلوم(ع) و اهل بیت طاهرینش را بخوانند.

وی گفت: در ادامه وصیت نامه‌شان نیز آمده است که، سفارش می‌کنم که جنازه مرا در حسینیۀ ای که برای عزای جدم تاسیس کرده ام قرار داده و همین عمل بستن عمامه را تکرار کنند. بدین ترتیب که یک سرآن را به منبر سیدالشهدا(علیه السلام) و سر دیگر با به تابوت بسته و همان گونه مصیبت وداع را بخوانند.

محمود مرعشی بیان داشت: پدر در وصیت نامه خود خواستند تا دستمالی را که با آن اشک‌هایشان برای اباعبدالله الحسین(ع) را پاک کرده بودند و سجاده‌شان که بر روی آن 70 سال نماز شب می‌خواندند و پیراهن سیاه‌شان برای عزاداری اباعبدالله الحسین(ع) را همراه ایشان دفن کنند.

پدر هرگز محافظ قبول نمی‌کردند

وی تصریح کرد: تهجد ایشان در نیمه شب به قدری سوزناک بود که حس می‌کردید همین الان بر سر پل صراط قرار دارید و دارند ایشان را محاکمه می‌کنند آن چنان گریه‌ای می‌کردند که انسان حس می‌کرد در و دیوار نیز از گریه ایشان اشک می‌ریزند.

وی ادامه داد: مردم همیشه به نزد پدر می‌آمدند و با ایشان درد دل می‌کردند یک خصوصیت ایشان این بود که هرگز محافظ قبول نمی‌کردند و از صبح سحر نیز درب خانه را باز می‌گذاشتند و می‌گفتند توکلم به خداست، خودشان درباره مشکلات مردم می‌گفتند سینه من صندوقچه اسرار مردم است.

گل بخر و به نزد همسرت برو

محمود مرعشی گفت: به یاد دارم روزی سرهنگی به نزد پدر آمد و خواست تا با ایشان تنها صحبت کند، پدر از من خواستند که بیرون بروم، بعد مدتی دیدم که آن سرهنگ با چشمانی پر از اشک از اتاق بیرون آمد و رفت. پدر از دیدار آن روز هیچ چیز نگفتند، بعد از فوت ایشان در مراسم مردی جلو آمد و به من گفت مرا می‌شناسی گفتم نه. گفت من همان سرهنگی هستم که فلان روز به دیدار پدرت آمدم.

وی ادامه داد: وی از من پرسید که پدرت جریان مرا به شما گفتند؟ گفتم نه! و بعد خودش برایم جریان آن روز را تعریف کرد و گفت من به همسرم و همکارم شک داشتم برای همین یک شب قصد کردم تا فرزندانم و همسرم را بکشم و بعد هم به سراغ همکارم بروم و او را بکشم. آن شب پشیمان شدم اما تصمیم داشتم که این کار را انجام دهم اما گفتم قبل از آن به نزد آیت‌الله مرعشی نجفی بیایم و موضوع را با ایشان درمیان بگذارم، به نزد ایشان آمدم و موضوع را به آقا گفتم، آقا گفتند دچار وسوسه شده‌اید و این از وسوسه‌های شیطان است، گل و شیرینی بگیرید و به نزد همسر خود بروید.

وی بیان داشت: آن سرهنگ می‌گفت بعد از صحبت‌های آقا من همان کار را کردم و با گل و شیرینی به خانه رفتم و در خانه نیز با استقبال روبه رو شدم و بعد من و همسرم هر دو شروع کردیم به گریه کردن و من متوجه شدم که دچار وسوسه شده بودم و حالا نیز زندگی‌ام را مدیون آیت‌الله مرعشی نجفی هستم.

هرگز نگذار کسی دستت را ببوسد

محمود مرعشی گفت: یکی از خصوصیات دیگر پدر که به من هم بسیار تأکید می‌کردند این بود که هرگز نگذار کسی دستت را ببوسد، یک بار تاجری به نزد آقا آمد و به دست و پای ایشان افتاد و با التماس از پدر خواست که فقط یک بار هم شده به خانه او برود. پدر با ناراحتی ایشان را از بوسیدن دست منع کردند و به دلیل اصرار ایشان پذیرفتند به خانه او بروند.

وی افزود: آقا همان شب خواب می‌بینند که به منزل این تاجر رفته اند اما او نشسته و سر مردم را می‌برد و شکمشان را پاره می‌کند، قلبشان را از سینه خارج می‌کند و خونشان را در ظرفی می‌ریزد و می‌نوشد، با دیدن این خواب صبح فردا از ما خواستند که تحقیق کنیم این تاجر کیست. تحقیق کردیم و فهمیدیم او فردی رباخوار است که از مردم ربا می‌گیرد و می‌خواسته که با رفتن آقا به خانه‌اش اعتباری کسب کند.

مرد مستی که با روضه اباعبدالله(ع) توبه می‌کند

وی بیان داشت: یک بار پدر برای خواندن خطبه عقدی به مراسمی رفته بودند که مراسم کمی خارج از شهر بوده و کمی نیز طول می‌کشد موقع بازگشت به پدر می‌گویند اجازه بدهید شما را برسانیم پدر قبول نمی‌کنند و به تنهایی بازمی‌گردند که در کوچه ای متوجه می‌شوند که یک فرد مست به سمت ایشان می‌آید.

وی اضافه کرد: پدر آرام جلو می رود و آن فرد مست جلوی پدر را می گیرد و به پدر می گوید که سید باید برایم روضه بخوانی آقا می گوید اینجا که نمی توان روضه خواند فرد خم می شود و می گوید بیا پشت من بنشین و روضه بخوان و گرنه با تیغم تو را می کشم. پدر بر روی مرد می نشیند و شروع می کند به خواندن روضه امام حسین(ع).

محمود مرعشی گفت: همان طور که او روضه می خواند آن مرد مست نیز گریه می کند به طوری که پشتش از شدت گریه می لرزد بعد که روضه تمام می شود با اصرار پدر را تا دم خانه می رساند. بعد از دو هفته یک روز پدر در محراب بوده اند که آن فرد به نزد آقا می آید و می گوید آقا من توبه کرده ام از من درگذر. آقا به او می گویند باید توبه ات حقیقی باشد چون حق الناس نیست خداوند نیز از تو می گذرد.

وی تأکید کرد: بعد از آن این مرد همیشه در صف اول نماز جماعت بود و وقتی هم که فوت کرد آن چنان اعتباری داشت که جمعیت کثیری برای عزداری در مراسم تدفینش حاضر شدند.

امام زمان(عج) آیت الله مرعشی نجفی را از خود می دانستند

حجت الاسلام مرعشی نجفی اظهار داشت: یک بار آقای بهجت به من فرمودند که یک فردی در پشت پرده به نزد امام زمان(عج) می رسند و به ایشان متوسل می شوند تا نظرشان را درباره چند نفر از جمله آقای مرعشی نجفی بدانند این فرد تنها صدای آقا را می شنیده و وقتی درباره آقای مرعشی نجفی از امام زمان(عج) می پرسند آقا می فرمایند ایشان از خود ما هستند، بار دیگر آن فرد از آقا می پرسد و امام زمان بار دیگر جواب می دهند ایشان از خود ما هستند.

فرزند آیت الله مرعشی نجفی در پایان سخنانش خاطرنشان کرد: پس از بیان این ماجرا آقای بهجت به من گفتند خوش به حال شما که چنین پدری داشتید، بعدها فهمیدیم آن فردی که آقای بهجت می فرمودند که نزد امام زمان(عج) رسیده است خود ایشان بوده اند.